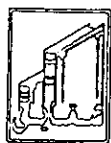


به نام خدا

عشق را پس بده

نوشته:

الهه محمدی



سرشناسه	:	محمدی، الهه، ۱۳۵۸.
عنوان و نام پدیدآور	:	عشقم را پس بده / نوشته الهه محمدی.
مشخصات نشر	:	تهران: شقایق، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری	:	۵۴۲ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک	:	978-964-216-070-9
وضعیت فهرست نویسی	:	ف.پ.ا.
موضوع	:	داستان های فارسی -- قرن ۱۴.
رده بندی کنگره	:	۸۲۰۳ PIR ۱۳۹۱ ع ۵۳۴ و ۳۴ ح ۸۳ /
رده بندی دیویی	:	۸۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۳۰۶۷۴۲۹



عشقم را پس بده

نوشته: الهه محمدی

ویراستار: مرگان معصومی

چاپ اول: ۱۳۹۲

چاپ: چاپ پیک ایران

تیراژ: ۱۱۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۶-۰۷۰-۹

خیابان انقلاب - خ ۱۲ فروردین - کوچه بهشت آئین - پلاک ۱۶

تلفن ۰۳۲۹۹۰۶۶۴۰۸۲۸۶۶۴۹۶۷۲۰۱۷۷۲۰۶۶۴۰ فاکس ۰۶۶۴۹۶۶۹۲

۱۶۵۰۰ تومان

هر گونه استفاده از جلد و متن کتاب
بدون اجازه
از انتشارات شقایق، ضبط و موزیک ممنوع است.
کتابی ناشر و موزیک مستطیع است.
مطالعات به موجب بند ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان
مبتکران و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می گیرد.

www.Shaghiyeghibooks.com
www.Shaghiyeghibooks.ir
www.Shaghiyeghibooks.org

تقدیم به چشم‌های روشن. تو، تو که ساده آمدی و
سنت شکن شدی

برای من که چشم انتظار نبودم و به یکباره آمدی
نمی‌دانم عادتم دادی یا بهانه شدی! من از تو برای خودم
یک محبت ساختم...

تو مرا هیچ گاه تعریف نمی‌کنی. من اما تو را هر شب میان
چهارچوب درِ خانه چشم در راهم...

به سلامی آرام و کوتاه نگاهم را پایان می‌دهی. اما همیشه
در نهانخانه‌ی قلبم چشم انتظار شکستن یک مُنتم. «سکوت
را بشکن، من سنت شکنی را دوست دارم».

برای همسرم

عجیب است عشق این بار من! همیشه از عشق به قصه‌هایم می‌گفتم. این بار اما از تو برای عشق، برای تو می‌گویم. هر دو معما شدید؛ یک معمای عجیب. راه چاره باز بود، نمی‌دانم چرا به بیراهه زدید؟ گل سرخ پیدا بود اما میان باد اسیر گشت. گرد و غبار هر تکه از دل را به طرفی برتاب کرد. وای که چقدر جمع کردن و باز پس‌گیری‌اش سخت بود! آن قدر دست و پا زد که به نفس نفس افتاد. نقطه‌ی پایانی را ربودند و دوباره عشق را در تعریفش گم کردند. هر کدام در خواب و خیال، آن یکی را تعریف می‌کرد. چه کار بیهوده‌ای وقتی هر دو مقابل هم بودند و چشم به لب‌های یکدیگر داشتند. معلوم نبود خجالت است یا محبت. غرور است یا نشناختن یکدیگر... هر چه بود باز هم تکه‌ای از عشق، ترک برداشت تا آنها بشکنند. پوسته پوسته شدن دل، حریر نرم نگاه، شفاعت عشق در آخر، به گل لبخند رسید. گلی که در کنار هم به دست باد و بوران سپرده بودند تا نامحرم‌ان بر آنان پیشتازی کنند. درون و بروانشان را از یک گذر عبور دادند. عشقشان را از دنیا ستاندند. دیگر شبگردی در کوچه و خیابان

دل رها نبود. عشق در جای حقیقی خود نشست. تسبیح یاقوت
زیبایی در دستش می‌گشت و این ذکر را زیر لبش به کرات
می‌گفت: «من جوانی‌ام را پشت نگاهت گذاشته‌ام. مبادا پلک
نگشایی و آن را با خود دفن کنی. خود را با شکستن به تو
رساندم تا آنچه از محبتم خواسته بودی پس دهم.»

روسانا

www.ketab.ir